

## اثر الزامات اصول تغییرناپذیر قانون اساسی در حفظ حقوق و آزادی‌های بنیادین

محمد رضا پناهی شهری<sup>۱</sup>، اصغر عربیان<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۲۷

### چکیده:

قانون اساسی اساسنامه حقوقی هر کشوری است و مبنای تنظیم و کنترل روابط بین سازمان های دولتی، روابط دولت با مردم و مردم با یکدیگر در چارچوب فرهنگ سیاسی مبتنی بر قرارداد و رضایت درونی است. در مورد هر قانونی اساسی، دو مولفه اساسی حائز اهمیت می باشد، ۱- اصول نوشته غیرقابل تغییر قانون اساسی، که این اصول عمده‌تاً مربوط به ساختار دولت ملی، رژیم سیاسی و نیز حقوق بنیادین شهروندان است. ۲- بازنگری قانون اساسی برای پاسخگویی نیازهای متغییر نسل های مختلف یک ملت و انعکاس ادواری اراده آنها به بازسازی و استمرار قانون اساسی قبلی و حفظ حقوق بنیادین شهروندان است. اگر چه تردید آن وجود دارد که مولفه اول یعنی قوانین غیرقابل تغییر می تواند با مولفه دوم که شامل برخی از اصول حقوق بنیادین مثل حق تعیین سرنوشت در تداخل یا تراحم باشد، اما در این پژوهش پس از بررسی جوانب مختلف مولفه اول، این نتیجه حاصل گردید که اعتبار و ایستادگی این اصول باعث تحکیم، تحفیظ و حتی تثبیت دموکراسی و حفظ حقوق شهروندان خواهد شد.

**واژگان اصلی:** مردم، قانون اساسی، اصول تغییرناپذیر، حقوق بنیادین، دموکراسی.

۱. دانشجوی دکتری گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)  
Panahi1352@yahoo.com
۲. دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

## مقدمه

معمولاً در قوانین اساسی کشورها محدودیت های تجدیدنظر در قانون اساسی تصریح شده است. این محدودیت ها اصول تغییرناپذیر قانون اساسی به شمار می آیند. مهم ترین فلسفه این اصول، حفاظت از برخی اصول قانون اساسی و نظام حاکم است و شاید بتوان گفت که در نظر گرفتن این اصول، حقوقدانان را به سوی قانون مکتوب نوشته به عنوان سند پایدار و رشته نگه دارنده جامعه سیاسی سوق داده است. اما بروز تحولات در گذر زمان، افق های جدیدی بر روی مسائل و موضوعات یک جامعه سیاسی باز می کند که این تحولات بازنگری قانون را اجتناب ناپذیر می کند. قانون اساسی به عنوان برترین هنجار حقوقی یک کشور، در قالب سندی است که پویایی را در نوع نگرش به آن منعکس می نماید ولی ویژگی اصلی آن از زمانی که به شکل مکتوب در می آید ایستایی است، که ممکن است با برخی از حقوق بنیادین و غیرقابل سلب بشر که در کرامت ذاتی انسان ریشه دارد در تقابل قرار گیرد. البته بدیهی است عملاً این امکان وجود ندارد که مردم هر نسل، اقدام به ایجاد قانون اساسی جدید و مورد نظر بنمایند؛ چرا که ثبات نظام سیاسی و امنیت مردم دچار خدشه خواهد شد. از سوی دیگر مردم در هر نسل اختیاراتی مشابه نسل موسس قانون را مطالبه دارند. بر همین اساس لازم است قانون اساسی، ابزاری برای انعکاس اراده مردم به عنوان اصلی ترین سازندگان قدرت سیاسی حاکمیت باشد تا ملت بتوانند بر سرنوشت خویش و سایر حقوق بنیادین خود تسلط داشته باشند. زیرا قانون اساسی یارای مقابله با اراده سیاسی مردم را نخواهد داشت و در صورتی که اراده سیاسی مردم از حمایت از قانون اساسی کنار برود پایه های نظام حکومتی قوام و دوام خود را از دست می دهد که در این صورت تاریخ مصرف قانون اساسی به پایان می رسد و قانون اساسی جدیدی شکل می گیرد و یا قانون اساسی تنها برای تحکیم اقتدار و قدرت حاکمان کارآیی خواهد داشت. حتی قدرت موسس و قدرت اصلاح کننده قانون اساسی نیز به صورت ضمنی یا صریح نمی توانند مانع استحکام حقوق ملت باشند. در موضوع فوق به نظر می رسد تحقیق جامعی انجام نشده و در برخی موارد تنها به بیان کلیاتی از ثابت و متغیر و راه حل های آن (حق پناه، ۱۳۷۷)، فراقانون اساسی بودن حاکمیت (گرچی، ۱۳۸۳)، بازنگری در قانون اساسی (تیلا، ۱۳۸۴)، کلیاتی در خصوص اصول تغییرناپذیر قانون اساسی (بروکه، ۱۳۸۷)، تاثیر تغییر نسل ها در لزوم تغییر قانون اساسی (کاوایانی و حسینی، ۱۳۹۶) ساز و کار صیانت از موضوعات تغییرناپذیر (منصوریان و غمامی، ۱۳۹۴) اکفا شده است این در حالی است که این مقاله بدنبال پاسخ به این سؤال است که اصول غیرقابل تغییر قانون اساسی برای تحقق و حفظ حقوق بنیادین ملت چه تمهیداتی را از حیث مبنا و ماهیت باید در نظر داشته باشد؟ در این مقاله تلاش

شده علاوه بر ابهام زدایی در دفاع از حق حاکمیت ملی، به گسترش بحث حقوق اساسی بویژه در حوزه بازنگری و چگونگی برخورد با اصول تغییرناپذیر کمک کند.

هدف مهم اصول تغییرناپذیر قانون اساسی حمایت از پایه های بنیادین نظام حکومتی است. این پایه های بنیادین یا قدرت تشکیل دهنده قانون اساسی، همان ملت یا مردم در حکومت می باشند. برخی مفاهیم مربوط به ارتباط ملت و قانون اساسی می باشد در زیر ارائه بیان می گردد:

### ۱. اراده ملت در حق تشکیل و تصحیح قانون اساسی

قدرت اولیه تاسیس قانون اساسی با اراده ملت شکل می گیرد؛ بنابراین، در هر حال، ملت حاکم است و قوه مؤسس، نماینده اراده ملت است (دیرنیا، ۱۳۹۳: ۱۶۱) و می توان آن را به عنوان نوعی حق برای ملت برشمرد که این حق فراتر از حقوق بنیادین ملت و در معنای لغوی آن که به معنای «ثابت که انکار آن روا نباشد» و «آنچه ادای آن واجب باشد، حال واقع، حکم مطابق با واقع است.» (مرندی، قربانی، ۱۴۰۰: ۸۱) بکار برده شده است. بعد از تاسیس و یا تصویب قانون اساسی، توانایی هرگونه کسر و الحاق و یا تغییر یک یا چند اصل از قانون اساسی، که معمولاً طریقه و طرز تجدیدنظر آن در خود قانون اساسی پیش بینی شده است (وفادار، ۱۳۷۷: ۱۷). با قدرت ثانویه است. این توانایی صلاحیتی است که قانون اساسی می تواند در اختیار افراد خاصی قرار دهد. برخی از دکترین حقوقی برای تبیین این موضوع استناد به ضرب المثلی یونانی نموده اند که گفته است: قدرت در مردم و اقتدار در سنا است. (Arendt, 1961: 122) در این کنایه قدرت اصیل در تشکیل قانون اساسی را قدرتی واقعی و مبتنی بر اراده مردم می داند و هر چه غیر آن تنها یک صلاحیت قانونی است که توسط قانون اساسی ایجاد شده و ممکن است توسط قانون نیز محدود شود. پس از قدرت اصلاح قانون اساسی، نمی توان برای از بین بردن قانون اساسی استفاده نمود و این قدرت، بیشتر روشی داخلی است که قانون اساسی برای حفظ خود بوجود می آورد و صرفاً به این دلیل است که این باور وجود دارد که پایان قانون اساسی، تحت شرایط اصلاح امکان پذیر نخواهد بود. پس تحقق حقوق بنیادین و حمایت از حقوق بنیادین بشری که امروزه به یک اصل و معیار مهم انتساب نیک یا شر بودن یک حکومت بدل شده است (ایازی، شریفی طرازکوهی، پاکزاد و ساعدی بناب، ۱۴۰۰: ۲۵) نیاز به اصول نوشته و ثابتی به نام قانون اساسی دارد و اگر این قانون اساسی نتواند ثابت خود را حفظ کند، چه بسا حقوق بنیادین ملت نیز در معرض افراط و تفریط قرار گیرد.

## ۲. نحوه محافظت قوانین غیر قابل تغییر قانون اساسی از حقوق بنیادین ملت

### ۱-۲. ساختار قوانین غیر قابل اصلاح

قوانین غیر قابل اصلاح، توانائی قوه موسس ثانویه را در اصلاح قانون اساسی محدود می کند. البته ایده بازنگری غیر قانونی برخی از اصول قانون اساسی در صدد وضع معیارهایی ماهوی برای بازنگری در قانون اساسی و مشروط کردن فرآیند بازنگری به استصواب ماهوی آن توسط یک مرجع قضایی یا شبه قضایی است. بر این اساس قانون اساسی بعضی از اصول خود را تغییرناپذیر اعلام می کند (بروکه، ۲۰۰۵: ۵۳). به هر حال، با مطالعه قوانین اساسی کشورها ملاحظه می شود که سه نوع محدودیت صریح، ضمنی یا ترکیبی (صریح-ضمنی) وجود دارد. (مرادخانی، ۱۳۹۸: ۲۷۵) البته این موضوع تاکنون مورد توجه جدی در منابع حقوقی داخلی نبوده و صرفاً در برخی مقالات به آن اشاراتی شده است. همچنین برخی محدودیت های فرا قانون اساسی غیر مندرج در قانون اساسی نیز به عنوان نوع چهارم محدودیت برای تغییرات اصول قوانین اساسی ذکر شده است (گرچی، ۱۳۹۴: ۳۹۵)، برخی از قوانین اساسی به طور خاص به برخی از مقررات قانون اساسی مانند جمهوریت اشاره کرده و صراحتاً هر گونه اصلاحی را در آن ممنوع می کند. مثل اصل ۸۹ قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه مصوب ۱۹۵۸ که هرگونه تجدیدنظری را در مورد تمامیت ارضی کشور یا شکل جمهوری ممنوع اعلام کرده است. در قوانین جمهوری اسلامی ایران این صراحت برای برخی عناوین توسعه یافته است؛ چگونه ای که طبق اصل ۱۷۷ قانون اساسی محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکاء به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییر ناپذیر است. به باور محققین، علت ذکر این موارد ارتباط آنها با بنیان ها و ساختارهای پایه ای نظام سیاسی جمهوری اسلامی است (علم الهدی و منصوریان، ۱۳۹۷: ۱).

گاهی نیز غیر قابل اصلاح بودن مواد قانونی به عنوان یک شرط مستقل ظاهر می شود یا از ماده ای قانونی اینگونه استنباط می شود که ویژگی «ابدی» موضوع را اعلام می کند. به عنوان نمونه در ماده ۲ قوانین الحاقی ایران در سال ۱۹۰۷ (متتم قانون اساسی مشروطه) مشخص کرده که قوانین، هرگز نباید مخالف احکام مقدس اسلام باشد و این اصل تا ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بدون تغییر باقی می ماند. دیویس، هلن میلر در کتاب قانون اساسی، قوانین انتخاباتی

و معاهدات کشورها در خاورمیانه ضمن بیان ماده قانونی فوق‌الاشاره در مقام مقایسه بیان داشته است: با توجه به ماده ۵ قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، بدون رضایت ایالتی نمی‌توان آن ایالت را از حق رای برابر خود در مجلس سنا محروم کرد، زیرا تصور اینکه ایالتی برای چنین اقدامی رضایت دهد، امکان پذیر نیست او معتقد است: «اکثر دکتین حقوق اتفاق نظر دارند که این نوع مصوبات فاقد جنبه عملی و اجرایی بوده و تنها به حسب مورد، جنبه نمادی دارند یا برای اعلام مواضع خاصی در متن قانون اساسی گنجانده می‌شوند. این ترتیبات تا زمانی به قوت خود باقی است که شرایط پایه های سیاسی متزلزل نگردیده یا تغییر اصولی نیافته باشد. تاریخ حقوق اساسی کشورهای جهان نشان می‌دهد که این محدودیت‌ها مانع از تغییرات قوانین اساسی نبوده اند.» (Davis, 1953: 118)

در سایر موارد، ترکیبی از رویکرد صریح - ضمنی برای اصلاح ناپذیری وجود دارد. به عنوان نمونه می‌توان به یونان (۱۹۷۵) در ماده ۱۱۰ و گواتمالا (۱۹۸۵) در ماده قانونی ۲۸۱ اشاره کرد. البته ممکن است قوانینی نیز ملاحظه شود که از موضوعات خاص قانونی در برابر اصلاحات محافظت نمی‌کنند، بلکه تنها از معنای کلی قانون اساسی، دیباچه، ساختار اساسی قانون یا ماهیت و عناصر تشکیل دهنده حکومت محافظت می‌کنند.

## ۲-۲. محتوای قوانین غیرقابل اصلاح

با وجود برخی اختلاف‌ها و استثناهای جزئی در مقررات غیرقابل اصلاح، می‌توان چندین مؤلفه مشترک را در راستای حقوق بنیادین ملت در این مقررات شناسایی کرد. مهم‌ترین و اولین گروه در محتوای غیرقابل تغییر در قوانین اساسی شکل و نظام حکومتی است. از آنجا که قانون اساسی هر کشور، سند سیاسی و حقوقی نظام سیاسی و ارزشهای حاکم بر آن کشور است. تغییرات داخلی هر نظام، تا آن حد که چهارچوب و استوانه‌های نظام را برهم نزند، عادی به نظر می‌رسد. اما اگر در ارکان نظام نظیر شکل حکومت، شکل دولت ساده یا فدرال، ارزشهای حاکم بر جامعه و تمامیت ارضی کشور و اصول دموکراسی و حقوق و آزادیهای عمومی، تزلزلی ایجاد گردد و یا تغییراتی پدید آورد، آن نظام محکوم به فروپاشی خواهد بود. لذا در بازنگری قانون اساسی اکثر کشورها معمولاً تغییرات مربوط به ارکان نظام ممنوع شده است. (هاشمی، ۱۳۶۹: ۱۵۳)

بیش از ۱۰۰ قانون اساسی از شکل حکومت «جمهوری» حمایت می‌کند. البته شکل حکومت «سلطنتی»، «فرمانروایی»، «دموکراسی تاجگذاری شده»، «پادشاهی مشروطه» و «رژیم حکومتی دموکراتیک با پادشاه به عنوان رئیس دولت» نیز مورد حمایت قرار می‌گیرد. ساختار سیاسی دولت‌ها

از نگاه فدرالی و یا غیر آن<sup>۱</sup>، ساختار قانونگذاری مجالس<sup>۲</sup>، سیستم دو مجلسی یا تک مجلسی<sup>۳</sup> و یا حتی خودمختاری محلی نیز به عنوان قوانین غیرقابل تغییر در این گروه ذکر شده است.<sup>۴</sup>

دومین گروه از مقررات غیرقابل اصلاح در قوانین اساسی، قوانین حمایت کننده از نظام دموکراتیک است<sup>۵</sup> قوانین مربوط به حاکمیت مردم<sup>۶</sup>، دولت انتخابی<sup>۷</sup> و شیوه ها و ویژگی های انتخابات و نمایندگی مجلس یا مجلسین و «نظام چند حزبی یا کثرت گرا»<sup>۸</sup> در انتخابات، حق رأی آزاد و برابر «مستقیم یا مخفیانه»<sup>۹</sup>، محدودیت های دوره رئیس دولت (تعداد و مدت) یا معیارهای واجد شرایط بودن برای انتخاب ریاست دولت در این گروه ذکر شده است.<sup>۱۰</sup> از دیگر موارد ذکر شده در این گروه می توان به اصولی مانند «تفکیک قوا»<sup>۱۱</sup>، «حاکمیت قانون»<sup>۱۲</sup>، «استقلال دادگاه ها»<sup>۱۳</sup> و «بررسی قضایی قوانین»<sup>۱۴</sup> اشاره کرد.

سومین مؤلفه برجسته، ایدئولوژی یا «هویت» بنیادی در یک حکومت است. در قوانین اساسی بسیاری از حکومت ها از یک شیوه و روش اعتقادی تبعیت می شود که این شیوه و روش اعتقادی به عنوان شخصیت مذهبی آن حکومت بوده و از هرگونه تغییری در قوانین اساسی این کشورها مصون است. در همه کشورهای اسلامی که اسلام به عنوان دین حاکم در قانون اساسی آنها ذکر شده، این اصل

۱. به عنوان نمونه تیمور شرقی (۲۰۰۲) ماده ۱۵۶.
۲. آنگولا (۲۰۱۰) ماده ۲۳۶، قزاقستان (۱۹۹۳) بند (۲) ماده ۹۱.
۳. بند (ج) ماده ۱۲۰ قانون اساسی بحرین (۱۹۷۳).
۴. ارمنستان (۱۹۹۵) ماده ۱۱۴، ماداگاسکار (۲۰۱۰) ماده ۱۶۳.
۵. الجزایر (۱۹۸۹) ماده ۱۷۸، جمهوری چک (۱۹۹۲) ماده ۹، آلمان (۱۹۴۹) بند (۳) ماده ۷۹.
۶. آذربایجان (۱۹۹۵) ماده ۱۵۸.
۷. جمهوری دومینیکن (۲۰۰۳/۲۰۰۲) ماده ۱۱۹، لیبی (۱۹۵۱) ماده ۱۹۷.
۸. نیجر (۲۰۱۰) ماده ۱۷۷، (۲۰۰۹) ماده ۱۵۲، (۱۹۹۶) ماده ۱۲۵، (۱۹۸۹) ماده ۱۰۸.
۹. برزیل (۱۹۸۸) بند (۴) ماده ۶۰.
۱۰. جمهوری آفریقای مرکزی (۲۰۰۴) ماده ۱۰۸، قطر (۲۰۰۴) ماده ۱۴۷.
۱۱. پرتغال (۱۹۷۶) ماده ۲۸۸، تیمور شرقی (۲۰۰۲) ماده ۱۵۶.
۱۲. ارمنستان (۱۹۹۵) ماده ۱۱۴، ترکیه (۱۹۸۲) ماده ۴.
۱۳. رومانی (۱۹۹۱) ماده ۱۴۸، تیمور شرقی (۲۰۰۲) ماده ۱۵۶.
۱۴. پرتغال ماده ۲۸۸ (۱۹۷۶).

که اسلام دین رسمی در آن حکومت است از هرگونه تغییری در قانون اساسی مصون شده است. در برخی دیگر از کشورها اعتقاد به «کلیسای کاتولیک رومی» در قانون اساسی آنها از تغییر مصون شده است. در مقابل، بسیاری از قوانین اساسی از ماهیت «سکولار» دولت یا اصل «جدایی دین از حکومت»<sup>۴</sup> حمایت می کنند. البته قابل ذکر است در نحوه تامل ایدئولوژی دینی با حکومت در برخی از قوانین اساسی صراحتاً تغییر در قوانینی که مبتنی بر «خصلت اجتماعی» یا «عدالت اجتماعی» یا «سوسیالیست» است ممنوع می شود.<sup>۵</sup> همچنین در برخی از کشورها مشخصه های رسمی که با هویت جمعی مرتبط هستند مانند زبان،<sup>۶</sup> پرچم،<sup>۷</sup> سرود ملی،<sup>۸</sup> پایتخت<sup>۹</sup> یا حتی تاریخ اعلام استقلال<sup>۱۰</sup> از تغییر مصون شده اند. برخی دیگر از مجموعه ای خاص از حقوق و آزادی های اساسی<sup>۱۱</sup> مانند «کرامت انسانی»<sup>۱۲</sup>، «آزادی و برابری»<sup>۱۳</sup>، «آزادی مطبوعات» و «حق کارگران و اتحادیه های کارگری»<sup>۱۴</sup> از تغییر مصون شده اند. البته این موارد، معمولاً در قوانین اساسی کشورهای کهنسازمین هایشان سابق بر این مستعمره سایر دولت ها بودند، به منظور ادعای استقلال و حاکمیت حقوق بنیادین در کشورشان بیشتر نمود داشته است. اما در کشورهای که بر مبنای اصول دموکراسی مشروط بنا نهاده شده اند این اصول در ذیل کرامت انسانی یا حقوق بشر پذیرفته شده و اصولاً منشاء و اساس قانون اساسی را این اصول دانسته اند. در همین گروه

۱. ایران (۱۹۰۷) ماده ۲، جمهوری اسلامی ایران (۱۹۹۰) ماده ۱۷۷، افغانستان (۲۰۰۴) ماده ۱۴۹، الجزایر (۱۹۸۹) ماده ۱۷۸.
۲. مکزیک (۱۸۲۴) ماده ۳.
۳. تاجیکستان (۱۹۹۴) ماده ۱۰۰، ترکیه (۱۹۸۲) ماده ۴.
۴. نیجر (۲۰۱۰) ماده ۱۷۷، (۲۰۰۹) ماده ۱۵۲، (۱۹۹۶) ماده ۱۲۵، (۱۹۹۲) ماده ۱۲۴.
۵. ارمنستان (۱۹۹۵) ماده ۱۱۴، کوبا (۱۹۷۶).
۶. ترکیه (۱۹۸۲) ماده ۴.
۷. تیمور شرقی (۲۰۰۲) ماده ۱۵۶.
۸. ترکیه (۱۹۸۴) ماده ۴.
۹. همان.
۱۰. تیمور شرقی (۲۰۰۲) ماده ۱۵۶.
۱۱. افغانستان (۲۰۰۴) ماده ۱۴۹، فدراسیون روسیه (۱۹۹۳) ماده ۱۳۵.
۱۲. آلمان (۱۹۴۹) بند (۳) ماده ۷۹.
۱۳. کویت (۱۹۶۲) ماده ۱۷۵.
۱۴. موزامبیک (۲۰۰۴) ماده ۲۹۲.

تمامیت ارضی را نیز قرار داده اند چرا که ممکن است اولویت یک دولت به عنوان هویت ملی مطرح شود. البته تمامیت ارضی می تواند در مواردی با حق تعیین سرنوشت تعارض داشته باشد؛ به همین خاطر برخی تمامیت ارضی را به عنوان اصلی تغییرناپذیر در قانون اساسی نمی پذیرند (Burak and Eymirlioglu, 2005: 115). البته برخی نیز نظر مخالف داشته و معتقدند: «محتوای حق تعیین سرنوشت به راحتی قابل تشخیص نیست. چه اینکه باید آن را متفاوت از تجزیه طلبی و یا حق تشکیل دولت مستقل جدید دانست.» (مقامی، مومنی راد و علی پور، ۱۴۰۰: ۲۹۸) به همین خاطر حق تعیین سرنوشت منافاتی با تمامیت ارضی ندارد.

در نهایت، برخی از قوانین اساسی غیر قابل تغییر از موضوعات منحصر به فرد در قانون اساسی مانند مصونیت ها، عفوها، توافقنامه های آشتی و صلح<sup>۱</sup>، هنجارهای اجباری حقوق بین الملل<sup>۲</sup>، نهاد ریاست<sup>۳</sup>، مالیات<sup>۴</sup>، یا قوانین حاکم بر ملیت<sup>۵</sup> حمایت می کنند.

به هر حال در تعریف حقوق بنیادین با توجه به خواستگاه های سستی، فرهنگی و ارزشی آنها در یک جامعه می تواند اختلافاتی را در تعریف حقوق بنیادین و نحوه حفاظت از آن در قوانین اساسی کشورها مشاهده کرد. اما بطور کلی اصول غیرقابل تغییر با نگاهی به حقوق بنیادین ملت دارای دو ویژگی است. ویژگی اول- با نگاهی به اسناد بالادستی بین المللی مثل حقوق بشر و بسیاری از معاهداتی که در راستای حفظ و کرامت بشریت است، این قوانین غیر قابل اصلاح شده اند. البته منظور از اسناد بالادستی بین المللی از این حیث نیست که قوانین غیر قابل اصلاح می بایست دارای الفاظی مشترک با این اسناد باشند، بلکه به این معناست که در جوامع مدرن این اصول (مانند تفکیک قوا) اصولی دموکراتیک و مشترک تلقی می شوند. ویژگی بعدی این قوانین، ارزش گذاری داخلی یا خاص است. معمولاً این ویژگی قوانین غیرقابل اصلاح برگرفته از مذهب، سنت، آداب، رسوم و اخلاقیات جامعه بوده و حتی ممکن است نتوان برخی از آنها را در مفهوم حقوق بنیادین ملت برگرفته از اسناد بین المللی قرار داد.

۱. نیجر (۲۰۱۰)، ماده ۱۷۷، (۲۰۰۹) ماده ۱۵۲.

۲. به عنوان مثال قانون اساسی سوئیس (۱۹۹۹) بند (۴) ماده ۱۹۳ و بند (۲) ماده ۱۹۴ را ببینید.

۳. جمهوری اسلامی ایران (۱۹۹۰) ماده ۱۳۲.

۴. غنا (۱۹۶۹) بند (۳) ماده ۱۶۹.

۵. موزامبیک (۲۰۰۴) ماده ۲۹۲.



## ۳-۲. ویژگی های قوانین غیر قابل اصلاح

موریس هوریو، مقررات قانون اساسی را (بدون در نظر گرفتن قابلیت اصلاح یا غیرقابل اصلاح بودن) دارای دو ویژگی سیاسی و اجتماعی دانسته است (قاضی، ۱۳۷۱: ۶۳۵). برخی نیز از ویژگی سومی به نام قانون اساسی هنجارگرا (گرچی، ۱۳۹۴: ۲۵) در کنار این دو نام برده اند. اما برخی دیگر برای قانون اساسی، دو ویژگی کلی تر شامل بیانی (نمادین، سمبلیک) و دیگری کارکردی که همه اجزاء قانون اساسی از مقدمه تا موخره را در بر می گیرد، بیان کرده اند. ژرژ ودل اصول تغییرناپذیر قانون اساسی را از قواعد اصول فراقانون اساسی و فاقد وجود مادی و موضوعی و بدون ریشه در حقوق وضعی می داند.<sup>۱</sup> او معتقد است که این اصول صرفاً ارزشی اخلاقی یا سمبلیک و نمادین دارد، لذا امکان جمع آن با حقوق بنیادین ملت که اصولی کاربردی است، وجود ندارد. اما به نظر می رسد صرف بیان غیرقابل اصلاح بودن بیانگر کارکرد ویژه ای است که نشان از این دارد که آن اصل قانونی نمی تواند نمادین باشد. البته برخی هم معتقدند: اصالتاً خود قانون اساسی به دلیل آنکه بیان کننده سمبل ها و نمادهای مهم سیاسی یک حکومت است دارای ارزشی سمبلیک و نمادین است اما اصول آن دارای عملکردهای بیانی است تا بتواند خود قانون اساسی را به عنوان نماد و سمبلی مهم برای سیاست یک حکومت معرفی نماید (Ginsburg, 2011: 117) به هر حال می توان نتیجه گرفت که بندهای نمادین در قانون اساسی، مقدمه یا موخره قانون اساسی است نه اصول قانون اساسی و اصول قانون اساسی فارغ از قابلیت اصلاح پذیری و غیرقابل اصلاح بودن، اصولی کاربردی است. با توجه به مقدمه فوق الذکر ویژگی های قوانین غیر قابل اصلاح در حفظ حقوق بنیادین را می توان موارد شرح زیر برشمرد:

۳-۲-۱. نگره دارندگی

از آنجایی که سیاست هر حکومتی، بقای رژیم حاکم است لذا هیچ قانون اساسی برای خود تاریخ پایان یا انقضای در نظر نمی گیرد، هر نظام سیاسی برای حفظ بقای خود در اولین هدف مشخص و اصلی مقررات غیرقابل اصلاح را برای حفظ ارزش های اساسی اولیه حکومت و سپس حقوق بنیادین ملت در مرتبه جهانی یا تعریف خاص آن را مورد نظر قرار می دهد. بنابراین،

۱. <https://revue-pouvoirs.fr/Debat-Souverainete-et,2115.html> (George Vedel; Souverainete et supra contitutionnalite, Revue de Pouvoirs, 1993, n°67, at84-85), visit:7 july2022.

مقررات غیرقابل اصلاح، باید از یک هسته خدشه ناپذیر بنام نظام حاکم و حقوق بنیادین ملت محافظت کند که ثبات نظام سیاسی و دوام قانون اساسی را تضمین کند. در قوانین اساسی می توان انواع مختلف قوانین غیرقابل اصلاح که دارای وصف نگه دارنده هستند را شناسایی کرد. به عنوان نمونه هنگامی که مقررات غیرقابل اصلاح از دموکراسی حمایت می کنند، دارای وصف نگه دارندگی هستند. البته این ایده ممکن است باعث «دموکراسی برانداز» نیز شود، زیرا این خوف وجود دارد که دموکراسی اگر خودش را دارای وصفی نامحدود و نامشروط بداند؛ موجب نابودی خودش می شود. به همین خاطر قوانین غیرقابل اصلاح به نوعی برای «مردم» خود کنترلی است تا در مقابل دموکراسی نامحدود (Schwartzberg, 2009: 7,21) آنها را مقید کند و در مواقعی که کنترل قضاوت عقلانی آنها به مخاطره می افتد؛ نتوانند قانون اساسی را به گونه ای اصلاح کنند که بعداً پشیمان شوند.

## ۲-۳-۲. دگرگون کنندگی

هدف از غیرقابل اصلاح نمودن برخی حقوق بنیادین ملت، کمک به دگرگونی سیاسی در جوامع است (Breslin, 2009: 30-45). ممکن است بکارگیری قوانین غیرقابل اصلاح در این شکل برای کمک به حق تعیین سرنوشت و حفظ یک نظام سیاسی بکار برده شود. چرا که از جمله الزامات نظام سیاسی در حوزه حقوق بشر، آن است که اراده مردم را مبنای اتخاذ تصمیمات عمومی قرارداده و حق تعیین سرنوشت را تعیین بخشد (جلالی راد، صلاحی و مرادی، ۱۴۰۰: ۱۰۱) به عنوان نمونه قرار دادن بخشی از موافقت نامه های چند جانبه بین المللی در مقررات غیرقابل اصلاح یک موضوع منحصر بفرد در قوانین اساسی است که در قالب قوانین اساسی یک حکومت مستقل ظاهر می شود. به عنوان نمونه در معاهده فوریه ۱۹۵۹ زوریخ یونان، ترکیه و بریتانیا استقلال و تمامیت ارضی و امنیت قبرس را تضمین کردند. سپس این معاهده در قانون اساسی ۱۹۶۰ قبرس در ماده (۱۸۱) گنجانده شد و بر اساس بند (۱) ماده ۱۸۲ قانون اساسی قبرس، این معاهده غیرقابل اصلاح و فقط با توافق بین طرفین معاهده زوریخ قابل اصلاح اعلام شده است. و یا از آنجا که حقوق بنیادین توانایی تغییر سیاست نظام حاکم را دارد. قانون گذاران در واکنش به رویدادهای گذشته عمدتاً ناکامی ها، جنایات و سوء استفاده های رژیم قبلی را در نظر دارند به همین خاطر حقوق بنیادین ملت در مقررات جدید غیرقابل اصلاح پدیدار می شوند تا ناکارآمدی رژیم های قبلی آشکار شده و به خطاهای رهبران سیاسی گذشته واکنش نشان داده شود (Albert, 2010: 685-693). نمونه های

زیادی از مقررات غیرقابل اصلاح، به عنوان تلاشی برای تغییر و عدم بازگشت به میراث بی‌عدالتی گذشته وجود دارد. از جمله قوانین اساسی پس از جنگ جهانی دوم با انگیزه بیزاری نسبت به گذشته بوده است. الزامات قانون اساسی نظام های سیاسی در این دوره، نسل نخست حقوق بشر را بوجود آورده است. اگر چه تعهد دولت ها در قلمرو نسل نخست حقوق بشر، بیشتر تعهد به حمایت و رعایت این حقوق است تا تعهد به توسعه و اعتلای آن، اما این امر اقتضاء دارد که قوانین وضع شده یا تصمیماتی اتخاذ گردد تا رعایت و تضمین حقوق مزبور به نحوه موثری صورت پذیرد. (جلالی راد، صلاحی و مرادی، ۱۴۰۰: ۸۵) نمونه دیگر دستورات جدید قانون اساسی در اروپای شرقی و مرکزی پس از فروپاشی کمونیسم است که از حقوق بشر حمایت می کند و رسیدگی قضایی را در این حقوق به رسمیت می شناسد (Schwartz, 2002). در دولت های قبل از پسا کمونیستی، قانون اساسی به عنوان سلاح سیاسی مورد استفاده قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

### ۲-۳-۳. امیدوار کنندگی

قانون اساسی باید بتواند ناامیدی های گذشته یک ملت را منعکس کرده و تضمینی برای امید به آینده باشد. این موضوع می بایست به بوسیله مقررات غیرقابل اصلاح در قانون اساسی نشان داده شود (Cutler and Schwartz, 1992: 511). برخی معتقدند: وقتی قوانین اساسی، هویت ملی در حال ظهور را در حقوق بنیادین تأیید می کند، بر خلاف احساس ترس و خشم در مورد سوء استفاده های گذشته، احساس امید در مردم ایجاد می شود (Sajó, 2010: 383). قانون اساسی برزیل در سال ۱۹۸۸ بهترین مثال در این خصوص است، این قانون شامل ویژگی های اساسی در برخی از موارد حقوق بنیادین و غیر آن به عنوان خواسته ملت است؛ که از آن جمله می توان به فدرالیسم، حق رای، تفکیک قوا و حقوق بشر در بند (۴) ماده ۶۰ قانون این کشور به عنوان قوانین غیرقابل اصلاح اشاره کرد. این موارد پس از بیست و یک سال حکومت نظامی از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵ واکنشی مستقیم به حکومت استبدادی و نظامی آن کشور و به عنوان یک گذار به دموکراسی بوده است. قانون اساسی برزیل نه تنها نشان دهنده تعهد این قانون به حقوق بنیادین ملت است، بلکه با نگاهی آرمانی، افق آینده را نیز برای جبران خطاها و اشتباهات گذشته ترسیم کرده است.

۱. رجوع کنید به قانون اساسی بوسنی و هرزگوین (۱۹۹۵) در بند (۲) ماده ۱۰ یا رومانی (۱۹۹۱) ماده ۱۴۸.

۲-۳-۴. تناقضی (تعارضی)

مقررات غیرقابل اصلاح حتی در جوامع دموکراتیک، جایی که تمایل به بحث در مورد اختلافات و استفاده از مکانیسم های سیاسی برای تصمیم گیری معمول است، امکان دارد دلیل قوی برای عدم بحث علنی در مورد اختلافات خاص باشد. چرا که یک اختلاف ممکن است آنقدر شدید باشد که یک بحث عمومی راه حل قابل قبولی را به همراه نداشته باشد و حتی ممکن است احساسات منفی را برانگیزد و باعث ایجاد شکاف های اجتماعی در میان ملت شود. برخلاف ویژگی نگره دارندگی که از ارزش های انسانی مشترک محافظت می کند، ویژگی تناقضی به عنوان محافظت از اساس و بنیان حاکمیت در منازعات سیاسی یا قومی و... بکار برده می شود، به گونه ای که اگر این موارد در قانون اساسی پیش بینی نشود؛ این منازعات می تواند پیوندهای جامعه را از بین ببرد. اصول تناقضی بمثابة لنگری است که اگر چه در تلاطم جامعه ممکن است به هر سوی کشیده شود اما آن را حفظ می کند. این ویژگی به مصالحی می پردازند که معمولاً محل اختلاف است و شاید نیز خوشایند دسته بندی ها و گروه های سیاسی و حتی گستره قومی و افراد نباشد، با این حال جامعه در شرایط تلاطم بر سر ضرورت آنها مجبور به توافق است. بهترین نمونه از این تابع را می تواند ماده پنجم قانون اساسی ایالات متحده بیان داشت که تجارت برده داری آفریقایی را قبل از سال ۱۸۰۸ ممنوع می کند. غیرقابل اصلاح بودن این ماده نتیجه یک سازش استراتژیک بود زیرا کارولینای جنوبی و جورجیا با ممنوعیت فوری قاچاق برده موافقت نمی کردند و اصرار بر پایان دادن به برده داری در کنوانسیون قانون اساسی امریکا ممکن بود منجر به فروپاشی کل تشکیلات قانون اساسی ایالات متحده امریکا شود. یا حق رای برابر در ماده پنجم قانون اساسی امریکا که منعکس کننده یک مصالحه دیگر در این ماده است و هدف آن تعدیل ترس ایالت های کوچکتر از تسلط توسط ایالت های بزرگتر است. البته دور از نظر نماند که مقررات غیرقابل اصلاحی که مخاطب را محدود و مجبور به سکوت می نماید؛ می تواند باعث ایجاد شرایط خفقان شده و جامعه را به سمت یک انفجار انقلابی کنترل نشده سوق دهد. اگر چه قوانین تناقضی در ابتدا برای جلوگیری از تشدید تنش ها در جامعه و جلوگیری از حرکت جامعه به سمت انقلاب های هیجانی در نظر گرفته شده بود. اما برخی معتقدند بهتر است از شرط افولی برای قوانین دارای ویژگی تناقضی استفاده شود، یعنی قوانینی که دارای این ویژگی هستند غیرقابل اصلاح بودن آنها بصورت موقت باشد و امکان حذف موضوع مورد بحث از دستور کار قوانین غیرقابل اصلاح، بدون محدودیت های زمانی فراهم شود و فقط در شرایط اضطرار و خاص به اینگونه قوانین رجوع شود.

از دیگر ویژگی های تناقضی قوانین غیرقابل اصلاح می توان به نقش این مواد در آشتی

جوامع پس از مناقشه اشاره داشت. این ویژگی می تواند به عنوان تضمین موافقت نامه های صلح یا مصونیت یا خود آشتی باشد. به عنوان نمونه بوروندی کشوری که دائماً از جنگ های داخلی و بی ثباتی های سیاسی رنج برده است در ماده (۲۹۹) قانون اساسی سال ۲۰۰۵ خود اصلاح مقرراتی که در قانون اساسی، مصالحه بین اقوام و طوایف این کشور را تضعیف می کند؛ ممنوع کرده است (Akwanga and Kale, 2010: 8-20). این ممنوعیت به منظور حمایت از تلاش های بوروندی ها برای ایجاد آشتی ملی، مطابق توافقنامه صلح و آشتی آروشا در سال ۲۰۰۰ ارائه شده و توانسته نقش مهمی را برای تثبیت حقوق بنیادین ملت ایفاء نماید، بگونه ای که از حقوقی مانند حق تعیین سرنوشت، آزادی بیان و... تحت همین عنوان آشتی ملی محافظت شده است. یا در سودان، کشوری که از زمان استقلال، جنگ های داخلی خونین زیادی بر سر هویت ملی خود بین قبایل داشته است؛ یکی از بزرگ ترین جنگ های داخلی آن (۱۹۸۲-۲۰۰۵) با توافقنامه صلح جامع بین دولت سودان و جنبش آزادی بخش خلق سودان پایان یافته است. در این توافقنامه صلح، بعد از یک دوره موقت شش ساله، به مردم جنوب سودان فرصت داده شد تا از طریق همه پرسی از حق تعیین سرنوشت خود استفاده کنند. بر اساس بند ۲ ماده (۲۲۴) قانون اساسی ۲۰۰۵ و به منظور حفاظت از توافقنامه صلح، اصلاح آن بدون تأیید هر دو طرف امضاکننده، ممنوع شده است. قرار گرفتن این توافقنامه صلح در قانون اساسی سودان و غیرقابل اصلاح دانستن آن نقش بسزایی در بدست آوردن آزادی بیان، انتخابات آزاد و حق تعیین سرنوشت برای مردم سودان داشته است.

دیگر ویژگی های تناقضی اصول تغییرناپذیر، استفاده از آن به عنوان راهی برای فراموشی گذشته و شروعی دوباره است؛ در این ویژگی در مقابل رفتارهای نادرست گروه های متخاصم، از طریق ایجاد و اعطاء مصونیت در قانون اساسی و غیر قابل تغییر کردن آن باعث ایجاد صلح پایدار می شوند. به عنوان مثال، هر دو قانون اساسی نیجر در سال ۱۹۹۹ در ماده (۱۳۹) و ۲۰۰۹ در ماده (۱۵۲) از عفو اعطاء شده برای عاملان نقض حقوق بشر در جریان کودتاهای ۲۷ ژانویه ۱۹۹۶ و ۹ آوریل ۱۹۹۹ حمایت می کند. اگرچه برخی معتقدند که این معافیت از مجازات حاکمیت قانون را تضعیف کرده است؛ اما این روش باعث جلوگیری از کودتاهای خونین شده بود لذا در قانون اساسی ۲۰۱۰ این کشور در ماده (۱۷۷) مجدداً تکرار شد و اجازه اصلاح قانون مربوط به عفو اعطاء شده برای عاملان کودتای ۱۸ فوریه ۲۰۱۰ را ممنوع کرد. این ماده برای محافظت از حاکمان نظامی و حامیان نظامی آن پس از کناره گیری از قدرت بود. اگر چه برخی معتقدند این نقض اصول حقوق بشر با

قانون اساسی است، اما تنها راه جلوگیری از حکومت های مستبد و دیکتاتوری نظامی و بدست آوردن حداقل حقوق بنیادین که می تواند حرکتی به سمت دموکراسی یک ملت باشد، چنین انتخابی است. به عنوان نمونه در بند(۵) ماده ۱۶۴ قانون اساسی ۱۹۹۰ فیجی به تمام اعضای نیروهای امنیتی درگیر در کودتای نظامی سال ۱۹۸۷ مصونیت اعطاء و هرگونه تغییر در این قانون را ممنوع نموده است. البته باید مدنظر داشت برخورداری از عفو، بعد از مناقشاتی مانند کودتا، اگر چه ممکن است بسیاری از اصول حقوق بنیادین ملت را تضعیف و حتی تعطیل کند، اما استفاده از مواردی مانند عفو به عنوان ویژگی تناقضی در مقررات غیر قابل اصلاح قانون اساسی در پایان مناقشات داخلی و قومی، به رغم تضاد و تزامم با حقوق بشر، می تواند باعث نظم و استحکام حقوق بنیادین آینده ملت در یک نظام حکومتی شود (Doxtader and eds, 2003) در این خصوص برخی در توجیه بکارگیری این ویژگی از اصول تغییرناپذیر و تزامم و تضاد آن با حقوق بشر از اصطلاح «بریکولاژ» ابداع کلود لوی استروس (انسان شناس) استفاده کرده اند. مارک توشنت در این خصوص گفته است: از بریکولاژ در تدوین جنبه تناقضی مقررات غیر قابل اصلاح قانون اساسی استفاده شده است زیرا قانون اساسی از مقرراتی گردآوری شده که تدوین کنندگان قانون اساسی تقریباً به طور تصادفی از هر آنچه که در زمان رسیدگی به یک مشکل خاص در دسترس بوده استفاده و آن را انتخاب کرده اند (Tushnet, 1999: 1287) این امر گرایش به استقراض قانون اساسی در طراحی قانون اساسی مدرن برای بدست آوردن و حفظ حداقل شرایط حقوق بشری بوده است؛ هر چند برخی از اصول حقوق بنیادین نقض می شود اما در دسترس ترین شرایط برای بدست آوردن اصولی مثل جمهوریت یا حق تعیین سرنوشت است (Friedman and Saunders, 2003: 177). باید تأکید کرد که ویژگی تناقضی مقررات غیرقابل اصلاح، لزوماً منعکس کننده اصول اساسی رژیم سیاسی برخوردار از این مقررات نیست. اما همانطور که این ویژگی نشان می دهد، بکارگیری آن تنها در مقابل یک تحاصم و تنازع است تا مصالحه را بوجود آورد و برای این موضوع نیاز به یک روند تاریخی مثل درگیری های قومی و قبیله ای یا کودتا است. تا یک استقراض (بریکولاژ) در قانون اساسی مثل عفو عمومی یا صلح شکل بگیرد.

بررسی تاریخی مقررات غیرقابل اصلاح، این استدلال را تقویت می کند که برخی از کشورها علی الخصوص در قوانین اساسی پسا استعماری بیشتر بدنبال استقراض در قانون اساسی در مواد غیر قابل اصلاح هستند به عنوان نمونه کشورهای آفریقای به دلیل کودتاهای نظامی متعدد بارزترین مثال

برای این امر هستند.

### نتیجه گیری

بی شک غیرقابل اصلاح بودن مواد و بندهای قانون اساسی، ابزار قانون اساسی است که دارای پیچیدگی و آنچنان بحث برانگیز است که باید فقط برای پایه های بنیادین آن یعنی دموکراسی و حقوق بنیادین، محفوظ بماند. در واقع غیرقابل اصلاح بودن مواد و بندهای قانون اساسی، علاوه بر آنکه یک موضوع حقوقی است؛ دارای پیچیدگی های سیاسی نیز است و نمی توان این موضوع را تنها در ادبیات حقوقی مورد کنکاش و تحلیل قرار داد. به همین خاطر در پاسخ به سئوالاتی مانند اینکه آیا اتخاذ مقررات غیرقابل اصلاح به عنوان راهبرد قانون اساسی در جهت حفظ نظم قانون اساسی یا حفظ حقوق بنیادین ملت، مطلوب است؟ پاسخ روشنی نمی توان بدست آورد. زیرا اگر چه مقررات غیرقابل اصلاح بتواند یک سپر محافظتی برای ضروری باقی ماندن اصل و اساس قانون اساسی در حقوق بنیادین ملت باشد، اما ممکن است همین غیرقابل اصلاح بودن ابزار خطرناک و فراقانونی برای تحدید و تضعیف حقوق بنیادین ملت تبدیل شود. به هر حال اقتدار این اصول به دلیل بیان حقوق بنیادین ملت، توسط بسیاری از قانون گذاران دنیای مدرن پذیرفته شده است و تعداد فزاینده ای از مقررات غیر قابل اصلاح در قانون گذاری های کشورها بوجود آمده و با ادعای حفظ ویژگی های اساسی قانون اساسی مثل جمهوریت، حق تعیین سرنوشت، دموکراسی مشروط و یا سایر حقوق بنیادین ملت، تبدیل به یک مد جهانی شده است. اما به نظر می رسد هر چقدر تعداد قوانین غیرقابل اصلاح و تغییر در قانون اساسی بیشتر باشد، دسترسی به حقوق بنیادین پیچیده و حتی سخت تر خواهد شد و از آنجا که اصول تغییرناپذیر دارای محدودیت های ماهوی بفرآیند بازنگری قانون اساسی است و حتی اراده اکثریت نیز نمی تواند این محدودیت را سلب و قطع نماید؛ لازم است دولت ها نسبت به محدود کردن اصول غیرقابل تغییر اقدام نمایند تا تنش های سیاسی و اجتماعی باعث ایجاد اقدامات فراقانونی مانند انقلاب، باعث تغییر و تبدیل قانون اساسی به قانون اساسی جدید نگردد.

## منابع

- ایازی، رضا؛ شریفی طراز کوهی، حسین؛ پاکزاد، بتول و ساعدی بناب، بهزاد (۱۴۰۰). «ماهیت حقوق بشری آزادی بیان در بستر اینترنت و تکالیف دولت ها در این خصوص»، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، بهار، شماره ۲۰.
- بروکه، سام (۲۰۰۵). قانون اساسی و اصول تغییرناپذیر، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق و دیپلماسی، دانشگاه تافتس امریکا.
- جلالی‌راد، محمد حسین؛ صلاحی، سهراب و مرادی، مریم (۱۴۰۰). «تغییر نظام سیاسی در پرتو الزامات نسل اول حقوق بشر و مسئولیت حمایت»، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، بهار، شماره ۱۰.
- دیرنیا، علیرضا، قدرت موسس: کاوش در مبانی حقوق اساسی مدرن، جلد اول (تهران، شهردانش، ۱۳۹۳).
- علم‌الهدی، حجت‌الله و منصوریان، مصطفی (۱۳۹۷). «مبنا ماهیت و تضمین محدودیت های بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، دانش حقوق عمومی، شماره ۱۹.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۱). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- گرجی اندریانی، علی اکبر (۱۳۹۴). در تکاپوی حقوق اساسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات جنگل.
- مراذخانی، فردین (۱۳۹۸). «تغییر غیر رسمی قانون اساسی (مبانی، مصادیق و رویکردها)»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۹۳.
- مردی، الهه و قربانی، اعظم (۱۴۰۰). «مبانی و ساز و کارهای حمایتی حق آموزش در قانون اساسی جمهوری اسلامی و اسناد حقوق بشری»، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، بهار، شماره ۲۰.
- مقامی، امیر؛ مومنی‌راد، احمد و علی‌پور، اشکان (۱۴۰۰). «مبانی، منابع و ابعاد حق تعیین سرنوشت از منظر اسلام»، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، سال دهم، شماره اول، صص ۲۸۱-۳۱۱.
- هاشمی، سید محمد (۱۳۶۹). «بررسی تطبیقی و موضوعی بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۸.
- وفادار، علی (۱۳۷۷). حقوق اساسی و تحولات سیاسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات شروین.



- Akwanga, Ebenezer and Kale Ewusi (2010), *Burundi's Negative Peace: The Shadow of a Broken Continent in the Era of Nepad* (Trafford Publishing).
- Albert, Richard (2010), "Constitutional Handcuffs", *Arizona State Law Journal* 42.
- Arendt, Hannah (1961), "What is Authority", *Between Past and Future – Six Exercises in Political Thought*. (Published in by The Viking Press Newyork).
- Breslin, Beau (2009), *From Words to Worlds – Exploring Constitutional Functionality* (Baltimore: John Hopkins University Press).
- Cop, Burak and Eymirlioglu, Dogan (2005), "The Right of Self-Determination in International Law Toward the 40th Anniversary of the Adoption of ICCPR and ICESCR", X (4) *Perceptions - Journal of International Affairs* (Winter).
- Cutler, Lloyd and Schwartz, Herman (1992), "Constitutional Reform in Czechoslovakia: E Duobus Unum?", 58 *U. Chi. L. Rev.*
- Davis, Helen Miller (1953), *Constitutions, Electoral Laws, Treaties of States in the Near and Middle East* (Durham: Duke University Press).
- Doxtader, Erik and Villa-Vicencio, Charles eds (2003), *The Provocations of Amnesty: Memory, Justice, and Impunity* (New Jersey: New Africa Books).
- Friedman, Barry and Saunders, Cheryl (2003), . Editor. '...ntroducbon"b1(2) 6t'l J. Const. L.
- Ginsburg, Tom (2011), *Written Constitutions and the Administrative State: On the Constitutional Character of Administrative Law, Comparative Administrative Law*, Susan Rose-Ackerman ed., (Edward Elgar Publishing).
- <https://revue-pouvoirs.fr/Debat-Souverainete-et,2115.html>
- Sajó, András (2010), "é motions in Constibtnal Design", 8(3) *Int'l J. Cobst. L.*
- Schwartz, Herman (2002), *The Struggle for Constitutional Justice in Post-Communist Europe* (Chicago :University of Chicago Press).
- Schwartzberg, Melissa (2009), *Democracy and Legal Change* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Tushnet, Mark (1999). "The Possibilities of Comparative Constitutional Law", 108 *Ya*——
- Vedel, George (1993), "Souverainte et supra contitutionnalite, ": *Revue de Pouvoirs*, n°67.